



کار فرهنگستان از زبان تا فارسی دری

محمد محیط طباطبائی

۱۳۴۹/۹/۲۳

از سال هزار و سیصد به این طرف که توجه به نیازمندیهای لغوی در زمینه‌های علمی و فنی و نظامی، پارسی زبانان و بخصوص مسئولان امور و معلمان و مترجمان را به لزوم مرکز صلاحیت‌داری جهت رفع اینگونه نیازمندیها آشنا کرد سخن از آکادمی و مجمع لغوی و انجمن زبان و انجمن لغوی پیش آمد و آزمایشهایی در دوایر دولتی و محافل ملی به مقیاسهای محدودی برای تأمین این نیازمندی شد ولی هیچکدام بواسطه غفلت از توجه به مورد احتیاج و صلاحیت متمدن و کیفیت کار ب نتیجه مطلوب نرسید.

در سال هزار و سیصد و دوازده در سلسله مقالاتی که راجع بتاریخ اعزام محصل بارو با بقصد انتقاد کیفیت عمل نوشتن و در شماره‌های خرداد و تیر و مرداد روزنامه شفق آن سال انتشار مییافت، برای نخستین بار تأسیس او نیورسیت‌های را مقدم بر هر گونه اصلاحی معرفی کردم. در طی شش شماره از خاتمه مقالات مذکور راجع ب کیفیت استقرار آن مؤسسه بنقل از اقوال تربیت شناسان آمریکائی و بلژیکی و فرانسوی (که در مورد تأسیس دانشگاه مصر و بغداد قبلاً نظر داده بودند) مسائلی را نقل کردم. از جمله موضوع زبان تعلیم مطرح شد و برای مساعدت به استفاده از زبان فارسی در او نیورسیت، پیشنهاد تأسیس آکادمی یا مجمع لغوی را مقارن با تأسیس آن به دولت نمودم.

فرهنگستان ایران که دو سال بعد تأسیس شد متأسفانه تا امروز نتوانسته است از عهده انجام مأموریت اصلی خود برآید و اینک در این مقاله می‌خواهم راجع بمشکلات اساسی که گریبانگیر فرهنگستان شده و میشود با خوانندگان عزیز مجله وحید سخن بگویم:

ایران نام دیرینه کشور ما است که از دوران ساسانیان بدین طرف همین صورت لفظی قدیم خود را حفظ کرده است. وجود کلمه مرکبی در نوشته‌های سابق بصورت ایران‌شهر و در حقیقت از ترکیب لفظ «شهر» دری بمعنی مملکت با نام فارسی «ایران» همان اسم و رسم ایران مطلق را میرساند و آنچه که امروز از تغییر لفظ و معنی کسخر و کشور از پهلوی و دری بجای شهر قدیم بکار میرود تعبیری چندان سابقه دار و کهنه نیست.

نام ایران از آریان بمعنی منسوب بقوم اصیل و زورمند و غالب «آری» گرفته شده و با اندک تغییر و تبدیل و تقدم و تأخر حروف متوالیا بصورت آران و آران و آران و ایران با یاء مجهول و سرانجام ایران با یای معروف درآمده است. وجود نام‌هایی از قبیل آران و آران و آران و ایرج برای نقاطی در همین عرصه از قلمرو آریانشین جهان گواه تحقق چنین تغییر و تبدیل اشتقاقی محسوب میگردد.

بعدها لفظ کشور فارسی را که بمعنی اقلیم یا منطقه‌ای از مناطق هفتگانه تقسیم‌بندی ربیع مسکون بوده است برداشته و بجای شهر فارسی دوره ساسانی پیش از نام ایران گذارده‌اند و از کشور ایران همان مفهوم وسیعی را اراده کرده‌اند که در دوران اسلامی، بخصوص بعد از تقسیم ممالک چنگیز خانی، از قسمت غربی تصرفات چنگیز اراده می‌شد و این محدودده تقریباً با اندک تفاوتی همان قلمرو وسیعی را در بر می‌گیرد که از عهد صفویه بدینطرف عنوان ممالک محروسه ایران را یافته بود. بنابراین ایران نام کشوری است و مردمی که در آن همواره بسر می‌برده‌اند و یاهم اکنون بسر می‌برند ایرانی خوانده می‌شوند.

فرهنگ و هنر و تمدن و هر چه که زاده اندیشه و بینش و دانش و هنر ساکنان این سر زمین بوده است همه به نسبت و صفت ممتاز ایرانی امتیاز دارد .

نکته‌ای که باید در نظر گرفت وجود اختلافی احیاناً در میان صورت و معنی قضایای کلی یا ظاهر و باطن برخی موضوعات است که غلبه آشکارای معنی و روحیه، جنبه صوری و ظاهری آنها را تحت الشعاع جنبه معنوی و بمنزله فرعی از اصلی ثابت قرار داده است.

برای توضیح این معنی باید دانست فرهنگ باستانی کشور ما نتیجه کوشش روحی و تلاش فکری مردمی بوده است که طی قرنهاي بیشمار در این سرزمین زیسته و بدان دل بسته بودند. حال اگر صورت ظاهری این مظاهر احیاناً به اقتضای تأثیر عواملی ثابت یا موقت تغییری پذیرفته و بصورت دیگری گزارش و نگارش یافته باشد بطور مسلم این تحول، جنبه صوری و سطحی دارد و در زیر سایه خط تازه و دردل لفظ بیگانه‌ای که مفسر این اندیشه و احساس قرار گرفته است همواره معنی آشنا و صدای آشنا یعنی آثار فرهنگ ایرانی به چشم و گوش میرسد.

آقای صلاح‌الدین صاوی یکی از شعرای معاصر عرب که اینک افتخار هموطنی ما را یافته است اشعار منوچهری را در زبان فارسی آموخته و به معانی آن پی برده بود و اظهار تحیر می کرد که در میان منوچهری پارسیگو با ابونواس تازیگو چگونه میتوان فرق گذارد و چنین میپنداشت که یکی از دیگری پیروی کرده است.

وقتی این نکته بدو خاطر نشان شد که منوچهری چنانکه خود گفته بسی دیوان شعر تازیان را بیاد داشته و محتمل است دیوان ابونواس هم یکی از آنها بوده است ولی چنین قرابت روحی و شعری نمیتوانسته تنها حاصل تبعیت فکری این از آن باشد، بلکه همانند روحی واحد بوده اند که در دو جسد و از دو حنجره به دوزبان يك معنی را ایراد می کرده اند ، این توضیح تا درجه ای از میزان حیرت او کاست . چه ابونواس از اهواز برخاسته و به بغداد رفته و به آداب و

رسوم دستگاه خلافت ووزرای عباسی که نسخه دوم دستگاه ساسانیان بود متأثر و به زبان عربی سخن سروده بود . اما منوچهری از دامغان به غزنه رفته و زیر تأثیر دربار پرعیش و نوش مسعود غزنوی همچون ابونواس ، در زبان فارسی دری وصف لذت و عشرت کرده است .

متأسفانه از آن دسته آثار ایرانی که در عهد اشکانی به یونانی و آرامی نوشته شده بود اکنون نمونه‌های تفصیلی از آن شعر و نثر دو رگه را به دست نداریم و داستانهای ویس و رامین و وامق و عذرا در قالبهای غیر فارسی متأسفانه بدست ما نرسیده است تا از مقایسه آنها بایکدیگر بتوانیم دریابیم و بگوئیم که همه این نمونه‌ها و نموده‌ها و سروده‌ها پدیده يك جان در دو تن و یایك اندیشه در دو قالب یونانی و پهلوی و دری یا آرامی و پهلوی و فارسی بوده است .

به هر صورت ملت ایران در کشور ایران در طول مدت دوهزار و شصده سال برای تفاهم با مردم داخل و خارج و حفظ آثار معنوی و فرهنگی خود متوالیاً از زبانها و خطوط متعددی استفاده کرده که در پی همه آنها زبان فارسی دری و خط فارسی بتهائی تمام طول مدت از نصف دوم از این روزگار دراز را فرا گرفته و خوشبختانه امروز دنباله گسترش و روائی آن در عرصه‌ای بس وسیعتر از هر زبانی ایرانی و هر زمانی از اعصار تاریخ ایران امتداد و ادامه یافته است .

نویسندگان زبان فارسی در طی چند صدۀ اخیر توانسته اند غالب آثار فرهنگی و معنوی مربوط ب مردم این سرزمین را که در زبان های دیگری هم صورت تحریری یافته و به دست افتاده بود به زبان فارسی دری برگردانند و از کتابهای آسمانی مربوط ب مردم پارسی زبان گرفته تا مائده‌های ادبی و علمی زمینی به تدریج پارسیگویان را از تکلف مراجعه باصول آنها تقریباً بی نیاز کرده و می کنند ، چنانکه می توان زبان فارسی را که زبان کامل و شاملی است از هر حیث اکنون زبان ملی ما از میان همه زبانهای دیگر ایرانی خواند ولی بطور مستقل و منفرد نمیتوان آن را زبان ایران خواند . زیرا امروز این زبان با همه فرو شکوه و جلوه شاعرانه خود تنها اختصاص به ملت ایران در قلمرو محدود کشور ایران ندارد . بلکه مردم و کشور دیگر هم در شمال شرقی ایران به همین

زبان سخن می گویند و مینویسند و آنرا زبان ملی و رسمی خود قرار داده اند. علاوه بر این زبان فارسی در تاریخ گذشته خود در مدتی بیش از پانصد سال همواره زبان ادبی و رسمی کشورهای وسیعی در آسیا مانند هندوستان و ترکیه هم بوده است.

پس به اعتبار وضع خاص این زبان در گذشته و حال، باید آن را به همان نام زبان فارسی باقی گذارد ولی کلمه فارسی یا پارسی نسبت به این زبان را نباید مانند لفظ خارجی **Persan** (پرسان) و **Persian** (پرشین) متداول زبانهای اروپائی که در مورد مملکت و ملت و تمدن ما همواره به صورت ایرانی بر میگردد، به لفظ **ایرانی** نقل کرد. بلکه زبان **فارسی** و ادبیات این زبان را **ادبیات فارسی** و سخنوران و نویسندگان بدانرا **شاعران و دبیران زبان فارسی** باید خواند تا برای قبول صدها شاعر مشهور و عارف معروف و نویسنده نامدار و دانشمند سرشناس و هنرمند بنام که در طول قرنها و در آغوش ملتها و کشورهای دیگری بزبان فارسی از خود آثار مهمی به یادگار نهاده ولی در شهر و دیار دیگری زیسته و بخاک فرورفته اند جای شرکت و قبول بازماند.

امروز هم مانند دو هزار و پانصد سال پیش نام پارس یا فارس اختصاص به ناحیه خاصی از جنوب ایران دارد که ظهور دو خانواده شهریاری بزرگ هخامنشی و ساسانی از آن منطقه نام خاص پارس را عمومیتی بخشیده چنانکه در پیش مردم روم و یونان و عرب و سریان و گرج و ارمن و یهود، به همه نواحی دیگری که در مقدرات سیاسی و اجتماعی در آن عصرها با ایران شرکت داشته اند پارس و فارس گفته شده است.

رومیا و عربها و سریانها و ارمنها که مخارج حروف الفاظ ایشان به حروف زبان دری و پهلوی نزدیکتر از چینیا و هندیها بوده است و بسا ایران دوران قدرت سلاطین پارسی نژاد ساسانی را بطه نزدیک داشته اند سرزمینهای تابع خانواده ساسانی را پارس و پارس و فارس و هر چه را بدان بستگی و نسبتی داشت پارسی و فارسی و فرس میخواندند.

از آن میان اعراب طائی یا تازی مقیم حیره و یمن و حجاز و سوریه و بین النهرین که پیوستگی آنان با ایران ساسانی از طوایف و اقوام دیگر عرب و

عجم بیشتر و دنباله آن پایدارتر بود، زبان مردم ایران را از نام قوم فارس گرفته و آن را زبان فارسی گفتند و آنگاه در آثار قرون اولیه اسلامی برای ارائه تفاوت زبانهای متداول در ایران، زبان فارسی مطلقاً به زبان متداول در میان موبدان که مرکز دینی این موبدان تا سده چهارم هجری در ناحیه کوهستانی از ایالت فارس بود اختصاص داده بودند زبانهای متداول دیگر را به نامهای پهلوی و دری و خوزی و آذری و طبری و سندی و سجزی و خوارزمی یاد می کردند. با وجود این صفت عام فارسی بمعنی ایرانی میتوانست با هر يك از این نسبت های زبانی همراه گردد و زبانی مرکب بوجود آورد.

این امر در مورد زبان دری بواسطه وضع خاص استثنائی که از برکت ترجمه کتاب خدا و شریعت اسلام بدان پیدا کرد بیش از زبانهای ایرانی دیگری که بتدریج در قلمرو نفوذ زبان دری به تحلیل رفته اند، مورد استعمال پیدا کرد.

آری این اتصال میان فارسی عام و دری خاص در مورد زبان فارسی دری تا جائی پیش رفت که نسبت اصلی دری هم آندک آندک از صورت منفرد و پادنبال فارسی برداشته شد تا آنجا که زبان دری را فارسی مطلق خواندند. قضا را استعمال فارسی در مورد این زبان چنان تأثیر ذهنی عمیقی در فارسیگویان داخل و خارج بخشیده است که احیاناً برخی تصور کرده اند فارسی يك زبان ساختگی یا انتخابی بوده که مردم سرتاسر ایران برای استقرار رابطه همزیستی و تفاهم مشترك در میان سکنه نواحی مختلف کشور که به لهجه های متنوع سخن میگفته اند آن را اختیار کرده اند تا بگفته نویسنده ای از بلاد عثمانی عثمان نام در کتاب دستور انشاء فارسی که برای هموطنان خود در اناطولی نوشته است « اهوازی با شیرازی و تبریزی با تهریزی و اصفهانی با خراسانی، بتوانند تفاهم داشته باشند ».

این موضوع یعنی نامیدن زبان دری رایج در فلات ایران به « فارسی » تنها، يك اشتباه دیگری هم با خود آورده بود و آن تصور ارتباط اصلی زبان فارسی با ناحیه فارس از ایالات ایران می باشد و تا این اواخر شاید در روزگار